

سال ۲۰۱۵ مصادف با ۴۰ سالگی تعدادی از شاهکارهای سینماست

۴۰ سالگی شیرین



حسین عیدی‌زاده

سال ۲۰۱۵ مصادف است با ۴۰ سالگی تعداد زیادی از فیلم‌های درخشان و مطرح سینما؛ اینکه این فیلم‌ها هنوز و بعد از گذر ۴۰ سال جذابیت خود را حفظ کرده‌اند یک نکته است و اینکه در سال ۱۹۷۵ چه اتفاقی رخ داد و حال و هوا چطور بوده که این تعداد فیلم‌ساز موفق شدند فیلم‌های فراموش‌نشده‌ای بسازند حرفی دیگر است. اهمیت فیلم‌های این سال و تعداد بالای فیلم‌های خوبی که در این سال روی پرده رفتند بهانه‌ای شد تا در این صفحه، برخلاف روال معمول پرداختن به فیلم‌های روز، نگاهی به ۱۵ فیلم از بهترین فیلم‌هایی بیندازیم که در سال ۱۹۷۵ ساخته شده‌اند و هنوز دیدنی و تروتازه هستند. فیلم‌هایی که در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم طیف گسترده‌ای از آثار سینمایی را دربرمی‌گیرد؛ از فیلم‌های پر فروش تجاری مثل «آرواره‌ها» تا فیلم‌های اسکاری مثل «پرواز بر فراز آشیانه فاخته»، از فیلم‌های مستقل آمریکایی مثل «نشویل» و «بعدازظهر نحس» تا فیلم‌های خاص اروپایی مثل «ژان دیلمان» و «بازنگران سیار» و همچنین فیلم‌های محبوب منتقدان و تماشاگران مثل «سرگذشت آدل». فهرستی که در آن نام‌های بزرگی مثل آنتونیونی، پازولینی، فورمن، وایدا، لومت، کوبریک و تروفو دیده می‌شود. هرچه بوده، سال ۱۹۷۵ سال اوج و شکوفایی هنری بوده است؛ یکی از بهترین سال‌های سینما که واقعا تصورش دشوار است.

آرواره‌ها/استون اسپیلبرگ

«آرواره‌ها» یکی از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ سینماست که براساس رمانی به همین نام نوشته پیتز پنچلی ساخته شده است. فیلم در زمان خودش به یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما بدل شد و از نظر جلوه‌های ویژه نقطه عطفی در تاریخ سینماست. هرچند فیلم از نظر روایی کلاسی بسیار رایج دارد اما به لطف کارگردانی خوب اسپیلبرگ، موسیقی به‌یادماندنی جان ویلیامز، فیلم‌برداری درخشان بیل باتلر و بازی‌های خوب روی شاردر، رابرت شاو و ریچارد دریفوس، «آرواره‌ها» به یکی از فیلم‌های هیجان‌انگیز تاریخ سینما بدل شد. این فیلم ۹ میلیون‌دلاری، به فروش ۴۷۰ میلیون‌دلاری در گیشه رسید و سه جایزه اسکار بهترین تدوین، موسیقی و صداگذاری را به خانه برد.

پرواز بر فراز آشیانه فاخته /ملوش فورمن

شاهکار ملوش فورمن با بازی حیرت‌انگیز جک نیکلسن براساس رمان معرکه‌کن کیسی ساخته شده است. این فیلم برنده پنج جایزه اصلی اسکار یعنی بهترین فیلم، بازیگر مرد، بازیگر زن، کارگردانی و فیلم‌نامه‌اقتباسی شد و هنوز هم یکی از قله‌های سینما حساب می‌شود. فیلم ماجرای مک با بازی نیکلسن است که به دلیل تجاوز، بعد از دوران کوتاهی در زندان برای آزیابی روانی به آسایشگاه روانی منتقل شد و خیلی زود متوجه می‌شود شرایط زندگی در آنجا بسیار سخت و دشوار است. فیلم به دلیل نگاه تلخ اما موşkافانه‌اش به روابط انسانی به یکی از بهترین فیلم‌های تاریخ سینما بدل شده است.

بری لیندن /استلی کوبریک

فیلم تاریخی کوبریک براساس رمانی به نام «بخت بری لیندن»، نوشته ویلیام میک‌پیس‌تاکر، ساخته شده و رایان اونیل، پاتریک مکی و هاردی کروگر در آن بازی می‌کنند؛ فیلمی که در زمان خودش منتقدان چندان تحویلش نگرفتند اما به مرور توانست جایگاهی والا برای خود پیدا کند و در نظر سنجی نشریات معتبری مثل «ویچ ویس» در سال ۱۹۹۹، «سایت‌اندساوند» در سال ۲۰۰۲ و «تایم» در سال ۲۰۰۵ جزء بهترین‌های تاریخ سینما خوانده شد؛ فیلمی که فیلم‌برداری آن ۳۰۰ روز طول کشید و وسواس کوبریک در طراحی لباس و دکور و اصرار او بر دقیق‌بودن کوچک‌ترین جزئیات و نهایتا استفاده از نورهای طبیعی و لنزهایی که خود کوبریک کشف کرده بود موجب شد این فیلم تاریخی شبیه هیچ فیلم تاریخی دیگری نباشد. مارتن اسکورسیزی «بری لیندن» را محبوب‌ترین فیلمش در میان آثار کوبریک توصیف کرده و ردلی اسکات در «دونل‌کنندگان» و اسکورسیزی در «عصر معصومیت» از ابتکارهای کوبریک در این فیلم بهره بردند. فیلم برنده چهار جایزه اسکار در رشته‌های بهترین طراحی هنری، فیلم‌برداری، طراحی لباس و موسیقی شده است.

بعدازظهر نحس /سیدنی لومت

«بعدازظهر نحس» یکی از فیلم‌های جریان‌ساز سینمای مستقل آمریکاست؛ فیلمی با بازی آل پاچینو، جان کازال و چارلز درنیک که براساس مقاله‌ای در مجله «لایف» در سال ۱۹۷۲ درباره سرعت از بانکی در بروکلین ساخته شد؛ فیلمی که در ظاهر درباره یک سرعت از بانک بود اما لایه‌های زیرینش واکنشی بود به جنگ ویتنام و البته حقوق اقلیت‌ها. فیلم در زمان اکران با استقبال منتقدان روبه‌رو شد و راجر ابرت، شخصیت سانی با بازی پاچینو را یکی از بهترین شخصیت‌های مدرن سینما لقب داد. فیلم در شش رشته نامزد اسکار بود و به اسکار بهترین‌فیلم‌نامه غیراقتباسی بسنده کرد. این فیلم با بودجه ۱٫۸ میلیون‌دلاری ساخته شده بود و به فروش ۵۰ میلیون‌دلاری در آمریکای شمالی رسید.

سالو، یا ۱۲۰روز سودوم /پی‌یر پائولو پازولینی

«سالو» آخرین فیلم پازولینی پیش از مرگ نابهنگامش است؛ فیلمی جنجالی که نقدی است تدوتیز به فاشیسم و حتی برخی معتقد هستند همین نقد سرسختانه باعث شد، فاشیست‌ها با صحنه‌سازی پازولینی را به قتل برسانند. فیلم ماجرای گروهی دختر و پسر جوان است که به عمارتی فرستاده می‌شوند تا گروهی اعیان فاشیست با شکنجه و آزار آنها خوش بگذرانند. «سالو» براساس رمانی از مارکی دوساد ساخته شده اما ارجاع‌های متعددی به «تبارشناسی اخلاق» نیچه، اشعار آزار پاوند و «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» مارلس پروست دارد. فیلم تا سال‌ها در کشورهای مختلف از جمله بریتانیا ممنوع بود یا نسخه‌های کوتاه‌شده‌اش به نمایش درمی‌آمد و هرچند منتقدان در آن زمان خیلی تحویلش نگرفتند اما به‌مرور



فیلم در میان سینه‌فیل‌ها به اثری محبوب بدل شد تا جایی که نسخه ترمیم‌شده آن را کرترین متنشر کرد. میشائیل هانکه این فیلم را یکی از آثار محبوب خود نامیده است.

نشویل /رابرت آلتمن

یکی از بهترین فیلم‌های رابرت آلتمن ماجرای گروهی اهل موسیقی کانتری و گاسپل در نشویل است. فیلم ۲۴ شخصیت اصلی دارد. حدود یک‌ساعت اجرای موسیقی و چندین خط داستانی دارد؛ فیلمی که پالین کیل آن را «بامؤثرین تصویر حماسی از آمریکا روی پرده سینما» توصیف کرده است و منتقدانی مثل راجر ابرت و لئونارد مالتین آن را ستودند. این فیلم شاید امضای هنری رابرت آلتمن در کار با گروه زیادی بازیگر، دوربین سیار و خطوط داستانی متعدد باشد؛ رویکردی که آلتمن در فیلم‌های دهه ۱۹۹۰ خود مثل «برش‌های کوتاه» دنبال کرد و آن را به کمال رساند و حتی تأثیرش را می‌شود روی کارگردانی مثل پل تامس اندرسن دید. فیلم در جوایز اسکار تنها برنده اسکار بهترین ترانه شد و جالب است که در رشته بهترین فیلم نامزد نبود و فقط در دو رشته بهترین بازیگر زن نقش مکمل و کارگردان نامزد شده بود.

آینه/آندری تارکوفسکی

«آینه» یکی از مهم‌ترین فیلم‌های تارکوفسکی است که تاحدودی خودزندگی‌نامه این کارگردان بزرگ روس است و به دلیل ساختار غیرقرباردادی خود شناخته می‌شود. فیلم درواقع خاطرات شاعری روبه‌مرگ را بدون درنظرگرفتن تقدم و تاخر زمانی روایت می‌کند. در این فیلم تارکوفسکی از اشعار پدرش آرسنی بسیار بهره برده و فیلم تا حدودی روایتگر زندگی آرسنی است. تارکوفسکی برای این فیلم از تصاویر رنگی، سیاه و سفید و تک‌رنگ قهوه‌ای بهره برد و با استفاده از نمادگرایی و تصاویر وهم‌گونه‌اش توانست معادلی سینمایی برای جریان سیال ذهن پیدا کند. مقامات وقت شوروی، اجازه ندادند فیلم به جشنواره فیلم کن فرستاده شود و این در حالی بود که فیلم در شوروی بسیار محبوب بود. این فیلم که تارکوفسکی آن را ۲۰ بار تدوین کرده است، امروز به‌عنوان یکی از بهترین‌های تاریخ سینما شناخته می‌شود.

عشق و مرگ /وودی آلن

«عشق و مرگ» جزء فیلم‌های درخشان وودی آلن در دهه ۱۹۷۰ نیست اما قطعاً یکی از بامؤثرین فیلم‌های وودی آلن در آن دهه است و البته فیلمی است که در آن آلن آشکارا به صحنه‌های مختلفی از فیلم‌های اینگمار برگمان از جمله «پرسونا» و «مهر هفتم» ادای دین می‌کند. فیلم البته شوخی با ادبیات روسیه از «برادران کارامازوف» گرفته تا «جنایت و مکافات» و «ایله» و «جنگ صلح» هم هست و تازه آلن به همین قانع نبوده و با سرگنی آیزنشتاین و دو فیلم مهمش یعنی «الکساندر نوسکی» و «زمانو پوتمکین» هم شوخی کرده است. آلن و دایان کیتن در این فیلم نقش بوریس و سونیای روس را در دوران ناپلئون بازی می‌کنند و به سبک فیلم‌های آلن، فیلم پر است از بحث‌های مفرح فلسفی و عشقی! آلن خودش آن موقع گفته بود این فیلم بامؤثرین فیلمش است. این فیلم سه میلیون دلاری به فروش ۲۰ میلیون دلاری رسید و در جشنواره فیلم برلین هم برنده خرس نقره‌ای بهترین کارگردانی شد و مسیر را برای ساخته‌شدن «آنی هال» هموار کرد.

درساو‌الزا/آکیرا کوروساوا

کوروساوای ژاپنی با این فیلم به نمایندگی شوروی در جوایز اسکار حضور داشت و برنده اسسکار بهترین‌فیلم خارجی‌زان هم شد؛ فیلم، ماجرای ولادیمیر آرسنیف است که در اوایل قرن بیستم در شرق روسیه دست به اکتشافاتی زد. فیلم در ظاهر داستان این ماجراجویی‌هاست اما درواقع اشاره دارد به از بین‌رفتن فرهنگ و سبک زندگی بومیان شرق روسیه که با گسترش تمدن باید با زندگی پیشین خود خداحافظی کنند. این فیلم، اولین فیلم غریزانی‌زان کوروساوا بود و شاید در برابر شاهکارهای او مثل «راشومون»، «هفت سامورایی» و «آشوب» اثری معمولی حساب شود اما توانایی کوروساوا در مقام یک کارگردان با دید بصری خارق‌العاده را به نمایش می‌گذارد.

پیک‌نیک در هنگینگ راک/ پیترویر

این فیلم معمایی استرالیایی یکی از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ استرالیاست و ماجرای خیالی ناپدیدشدن چند دختر مدرسه‌ای را در جریان یک پیک‌نیک در منطقه هنگینگ راک در روز ولنتاین سال ۱۹۰۰ روایت می‌کند. این فیلم با بودجه ۴۰۰ هزار دلاری ساخته شد و به فروش پنج میلیون دلاری رسید و منتقدان هم بسیار آن را ستودند. راجر ابرت آن را یک فیلم معمایی تسخیرکننده توصیف کرده است که هم فیلم‌برداری زیبایی دارد و هم مثل هر فیلم مهم مدرن استرالیایی دیگری به دشواری زندگی



«عشق و مرگ /وودی آلن»

سینمای جهان



عشق و مرگ / وودی آلن

اروپایی‌ها در خانه جدیدشان استرالیا می‌پردازد. سوفیا کوبولا بارها گفته است در دو فیلم «خودکشی دوشیزگان» و «ماری آنتوانت» به شدت از این فیلم الهام گرفته است.

حرفه:خبرنگار /میکل آنجلو آنتونیونی

«حرفه: خبرنگار» که با نام «مسافر» هم شناخته می‌شود یکی از مهم‌ترین فیلم‌های مدرن تاریخ سینماست و ماجرای مردی با بازی جک نیکلسن است که هویت یک مرد مرده را برای خود انتخاب می‌کند و این کار عواقب تلخی برایش به همراه دارد. فیلم که نامزد نخل طلای جشنواره فیلم کن هم بوده، بیش از هر چیزی به دلیل نمای هفت دقیقه‌ای بدون کات سکاس آخر خود شهرت دارد؛ نمایی که از داخل اتاق مرد (نیکلسن) شروع می‌شود و بعد دوربین از لای ترده‌های پنجره بیرون می‌رود، میدان متروک شهر را نشان می‌دهد و با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای دوباره با تراک‌بک به اتاق مرد برمی‌گردد. این نما درواقع هویت «حرفه:خبرنگار» است و توانایی آنتونیونی را در کارگردانی نشان می‌دهد و از طرفی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما درباره هویت، ازخودبیگانگی و اشتیاق انسان برای فرار از خویشتن شناخته می‌شود.

سرگذشت آدل /فرانسوا تروفو

یکی از بهترین فیلم‌های فرانسوا تروفو در کنار «۴۰۰ ضربه» و یکی از زیباترین فیلم‌ها درباره عشق در تاریخ سینما. این فیلم تاریخی فرانسوی با بازی ایزابل آجانی و بروس رابینسن داستان آدل هوگو، دختر ویکتور هوگو را روایت می‌کند که عاشق یک افسر ارتش می‌شود، عشقی بی‌پاسخ که در نهایت آدل را به جنون می‌کشاند. ایزابل آجانی وقتی در این فیلم بازی کرد ۲۰ ساله بود و منتقدان به‌شدت بازی‌اش را ستودند و آجانی برای فیلم نامزد جایزه اسکار هم شد. پالین کیل در یادداشتی ستایش آمیز این فیلم را شورانگیزترین فیلم تروفو توصیف کرد، راجر ابرت به آن چهار ستاره داد و وینسنت کینی، منتقد «نیویورک تایمز» هم فیلم‌برداری درخشان نستور آلمندروس در این فیلم را ستود و اشاره کرد اگر ژان رنوار زنده بود حتما این فیلم را دوست می‌داشت.

ژان دیلمان /شاتال اکرم

این فیلم ۲۰۱ دقیقه‌ای درواقع زندگی بدون فرانوئشپ بیوه‌زنی تنها را روایت می‌کند و یکی از مهم‌ترین فیلم‌های سینمای مدرن و از بهترین‌های شاتال اکرم بلژیکی است. «ژان دیلمان» با بودجه ۱۲۰ هزار دلاری ساخته و پنج هفته فیلم‌برداری شده است و اکرم آن را فیلمی عاشقانه برای مادرش توصیف کرده است. فیلم در زمان واقعی رخ می‌دهد و در آن از کات به‌ندرت استفاده شده است و نماهای آن اغلب نماهای بلند، طولانی، ایستا و بدون حرکت هستند. فیلم در بخش دو هفته با کارگردان‌های جشنواره کن نمایش داده شد و بعدش هم در جشنواره فیلم لوکارنو، برلین و سیدنی به نمایش درآمد. بعدها پیتز هاندکه، نویسنده اتریشی کتاب «ترس دروازه‌بان موقع ضربه پناثی» گفت که این فیلم به‌شدت رویش تأثیر گذاشته است. جالب است که فیلم تا سال ۱۹۸۳ در آمریکا به نمایش درنیامد و بعد از نمایشش در آمریکا، جاناتان روزنهام نه‌تنها از مدت زمان طولانی فیلم دفاع کرد بلکه آن را به‌عنوان یکی از بهترین فیلم‌های رادیکال تاریخ سینما معرفی کرد. نقش اصلی فیلم را دلفینه سیریک بازی کرد که در فیلم‌های مهمی مثل «سال گذشته در مارین‌یاد» آلن رنه، «پوسه‌های ردگی» فرانسوا تروفو و «جذابیت پنهان بورس‌روازی» لوئیس بونوئل بازی کرده است.

سرزمین موعود/ آندری وایدا

یکی از مهم‌ترین فیلم‌های آندره وایدای لهستانی که براساس رمانی به همین نام نوشته ووادیسواف ریمونت ساخته شده است و محل وقوعش در ووج است، داستان پل، یک آلمانی یهودی را روایت می‌کند که در دوران سلطه کاپیتالیسم در قرن نوزدهم تلاش می‌کند یک کارخانه را تأسیس کند. وایدا در این فیلم تصویری تکان‌دهنده از شهری قرن نوزدهمی نشان داد، شهری کثیف و پر از کارخانه‌هایی که کسی در آنها اهمیت ندارد و مردمی که از فرهنگ و شعور به‌راهی نبرده‌اند. فیلم از نظر داستانی ادامه‌دهنده راه نویسندگان بزرگی چون چارلز دیکنز، امیل زولا و ماکسیم گورکی است و از نظر بصری وامدار آکسیر سیونیسم آلمان است. این فیلم سه‌ساعته نامزد اسکار بهترین فیلم خارجی‌زان بود و در جشنواره فیلم مسکو هم جایزه اصلی را گرفت و در کنار «کانال»، «خاکستر و الماس»، «مرد پولادین» و «کاتین» از بهترین‌های وایدا به شمار می‌رود.

بازنگران سیار/ تنو آنگلوپولوس

فیلم ۲۳۰ دقیقه‌ای تنو آنگلوپولوس درواقع روایتگر تاریخ یونان در میانه قرن بیستم از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۲ است. این فیلم درواقع نگاهی است دقیق به تاریخ، افسانه و اسطوره و زیبایی‌شناسی و به‌گفته منتقدان، آنگلوپولوس در این فیلم موفق می‌شود با ترکیب زندگی بازیگران یک تئاتر سیار و تاریخ معاصر یونان به شیوه‌ای نوین در روایت برسد. فیلمی که بیننده خود را مجبور می‌کند در تمام طول فیلم در جدال بین هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌ها و تحلیل عقلانی رخداد‌های فیلم باشد. آنگلوپولوس فیلم را تحت نظارت شدید حکومت ارتشی یونان وقت ساخت. روایت فیلم مثل دوربین آنگلوپولوس سیال است و سلطه دیکتاتورهای یونان، جنگ جهانی دوم و جنگ داخلی یونان را تصویر می‌کند. آنگلوپولوس در این فیلم به‌شدت تحت‌تأثیر شیوه کارگردانی ماکس افولس و میکلوش یانچو است، دو کارگردانی که به دلیل حرکات دوربین پیچیده و تعدد بازیگران شهرت داشتند. میراث «بازنگران سیار» برای تاریخ سینما، هنرنمایی آنگلوپولوس در پس و پیش‌رفتن در زمان در یک نما و بدون استفاده از کات است، همان تراندشی که آنگلوپولوس بعدا در «چشم‌اندازی در مه» آن را به کمال رساند.

دریچه

در حاشیه فیلم «۷۱»

حرکات شبانه

«۷۱» اولین فیلم بیان دیمانچ یک تریلر نفس‌گیر است که داستانش بر بستری از رخداد‌های تاریخی و سیاسی در بلقاست سال ۱۹۷۱ رخ می‌دهد. فیلم ماجرای گری هوک، سربازی است که تازه وارد ارتش بریتانیا شده. او پدر و مادر ندارد و برادر کوچکش را هم در مدرسه شبانه گذاشته است. مدتی از حضور او در ارتش نگذشته که به‌همراه گروهانشان به بلقاست منتقل می‌شوند؛ در روزهایی که درگیری‌های قومی در ایرلند شمالی به اوج خود رسید و بخشی از جمهوری ایرلند و انگلستان را هم درگیر خود کرد. هوک به‌همراه گروهانشان برای یک بازرسی به منطقه‌ای فرستاده می‌شود که ملی‌گراهای کاتولیک و پروتستان‌های هوادار حکومت در کنار هم زندگی می‌کنند. در جریان بازرسی، خشونت نیروهای سلطنتی باعث می‌شود مردم به سرباز‌ها حمله‌کنند و هوک و یکی دیگر از سرباز‌ها به چنگ مردم می‌افتند و یک ملی‌گرا سرباز دیگر را می‌کشد. هوک از فرصت استفاده کرده و از دست شورشیان فرار می‌کند اما نمی‌داند چطور خود را به مقر برساند. درواقع «۷۱» از لحظه جداشدن هوک تا پایان فیلم، یک تعقیب‌وگریز طولانی و نفس‌گیر است که در آن هوک به هرکس و هرکجا که پناه می‌برد نمی‌تواند از چنگال ملی‌گراها که به خوشن تشنه هستند فرار کند و از طرفی دیگر پروتستان‌های حکومتی هم آن چیزی که نشان می‌دهند نیستند و برنامه‌های شورشی و انقلابی خود را دارند. درواقع هوک وارد معرکه‌ای شده است که به هیچ سوسی آن امیدی ندارد و تنها چیزی که او را نجات می‌دهد میلش به بقا و غریزه‌اش است. فیلم با پیش‌بردن این‌روایت نفس‌گیر و تعقیب‌های پرتحرک طولانی درواقع بازی‌های سیاسی را که به دهه‌ها سستیز در ایرلند شمالی دامن زد، به باد انتقاد می‌گیرد. رویکرد انتقادی فیلم به تعصب کوارکروانه ملی‌گراها،

فرصت‌طلبی وفاداران به حکومت و فساد جاری در میان افسران انگلیسی موجب می‌شود «۷۱» خیلی زود از فیلم‌های تعقیب‌وگریزی صرف فاصله بگیرد و به فیلمی جذاب بدل شود درباره کثیفی دنیای سیاست و بی‌ارزشی جان انسان‌ها در آن. جشنواره کن نمایش داده شد و بعدش هم در جشنواره فیلم لوکارنو، برلین و سیدنی به نمایش درآمد. بعدها پیتز هاندکه، نویسنده اتریشی کتاب «ترس دروازه‌بان موقع ضربه پناثی» گفت که این فیلم به‌شدت رویش تأثیر گذاشته است. جالب است که فیلم تا سال ۱۹۸۳ در آمریکا به نمایش درنیامد و بعد از نمایشش در آمریکا، جاناتان روزنهام نه‌تنها از مدت زمان طولانی فیلم دفاع کرد بلکه آن را به‌عنوان یکی از بهترین فیلم‌های رادیکال تاریخ سینما معرفی کرد. نقش اصلی فیلم را دلفینه سیریک بازی کرد که در فیلم‌های مهمی مثل «سال گذشته در مارین‌یاد» آلن رنه، «پوسه‌های ردگی» فرانسوا تروفو و «جذابیت پنهان بورس‌روازی» لوئیس بونوئل بازی کرده است.

این حرف را ولز درواقع درباره همکاری با دیگر کارگردان‌ها زده، وقتی که خودش در فیلم‌های دیگران بازی می‌کرد. ولز برای درآوردن مخارج فیلم‌هایش، در فیلم‌های کارگردان‌هایی مثل جان هیوستن و مایک نیکولز بازی کرد و شاید به‌یادماندنی‌ترین بازی او در «مرد سوم»، ساخته کارول رید، باشد. ولز درواقع با این جمله افسانه هالیوود قدیم را که بر دعوای بازیگران و کارگردان‌ها اصرار داشت، زیر سؤال می‌برد. ولز موقع کار با رید واقعا روزهای خوشی داشت چون رید عاشق بازیگری بود. ولز معتقد بود که بازیگری فقط می‌تواند نتیجه عشق به بازیگری باشد و آشنایی با کارگردانی و بازیگری، تنها راهی است که می‌تواند به بازیگر کمک کند کارش را عالی انجام دهد.

همدردی امری پیچیده و سینما ابزاری قدرتمند برای خلق آن
ولز چندین کار سیاسی در تاتر مرکوری روی صحنه برد و بعدش هم زندگی ویلیام رادولف هرست را منبع الهام برای فیلمش «همشهری کین» قرار داد و بعدش هم سراغ «امبرسون‌های باشکوه» رفت و در تمام دوران فعالیتش منتقد صنعتی‌شدن در دوران اوج‌گرفتن جنگ بود. او یکی از چهره‌های جنجالی و منتقد اوایل قرن بیستم بود و به نظرش هنر ابزاری مناسب برای بیان حرف‌هایش بود. او در مصاحبه‌ای درباره «همشهری کین» گفته است که این فیلم درباره شخصیتی نیست که بشود گفت قهرمان است یا آدمی منفی است، فیلم درباره یک آمریکایی آشناست شده که با وضعیت شخصیت اصلی فیلم همخوانی غریبی دارد. «۷۱» یک تریلر نفس‌گیر با موسیقی هیجان‌انگیز و رخداد‌های سریع و پشت‌سرهمی است که به لطف فیلم‌نامه‌ای که سعی می‌کند کمی از کلیشه‌ها فاصله بگیرد یا از آنها به سود روایتی تلخ و واقع‌گرا استفاده کند، ارزش دیدن دارد و بیننده را به دیدن فیلم بعدی دیمانچ امیدوار می‌کند.



۷۱

کارگردان: بیان دیمانچ
بازیگران: جک اوکانل، ریچارد دورمر، شان هریس، سم رید
موصول ۲۰۱۴ بریتانیا
مدت: ۹۹ دقیقه

سال سیزدهم • شماره ۲۳۸۱ روزنامه شوق

روزنه آبی

درس‌های سینمایی اورسن ولز

ریاست برحواث

اورسن ولز (۱۹۸۵ – ۱۹۱۵) اگر زنده بود امسال صدساله می‌شد. خالق «همشهری کین»، «امبرسون‌های باشکوه» و «نشانی از شر» در کارنامه پرفرازونشیب خود همیشه به‌دنبال نوآوری بود و به فکر پیش‌بردن هنر تازه‌متولدشده سینما. آنچه در ادامه می‌خوانید، درس‌هایی است که این کارگردان سازش‌ناپذیر برای دوستداران سینما و فیلم‌سازی به میراث گذاشته است. مطمئنا درس‌های او در همین چند نکته خلاصه نمی‌شود.

هر فیلمی تاوقتی از نظر موسیقایی خوب نباشد، فیلم نیست

گاهی اورسسن ولز چندسال را در مرحله پس از تولید یک فیلم سپری می‌کرد. انگار در نظر او فیلم‌سازی یک فرایند بدون پایان بود و همیشه مشغول دست‌کاری نسخه نهایی فیلمش بود و این دقیقا همان کاری است که برای مستند- مقاله «ساختن اتللو» درباره فیلم خودش «اتللو» انجام داده است. ولز در روزهایی که مشغول تدوین فیلم بوده سعی داشته زبان روایی فیلم‌سازی را پیش براند و به ریتم و لحنی جدید در این کار برسد، درست شبیه همان کاری که در «ت مثل قلب» و بخش‌های باقیمانده از «روی دیگر باد» انجام داده؛ کارهایی که بسیار جلوتر از زمان خود بودند و گواهی بر همین ادعا هستند. روزهای تولید فیلم همیشه روزهای عدم اطمینان برای اورسن ولز بوده و روزهای سختی و تباهی، برای همین روزهایی که مشغول تدوین یک کار می‌شد، روزهای آرامش و کنترلش بر امور می‌رسید و این روزها همان روزهایی بوده که هنرنمایی موسیقایی در فیلم‌سازی خودش را بروز می‌داد. احتمالا در همین روزها بوده که ولز مثل یک آهنگ‌ساز اثرش را خلق می‌کرد، بدون دخالت دیگران و برای همین بوده که می‌گفت فیلم باید از نظر موسیقایی خوب باشد تا فیلم باشد!

کارگردان خودش مخاطب است

ولز در سال ۱۹۸۱ در مصاحبه‌ای گفت: «کارگردان خیلی ساده خودش مخاطب است. برای همین بدبختی اصلی کارگردانی این است که خودت را جای توده توخالی درحال خمیازه‌کشیدن بگذاری، یعنی مخاطب شوی و از بین رخداد‌های روز برخی را انتصاب کنی و بدانی کدام کار فاجعه بوده و کدامیک عالی بوده. کار کارگردان ریاست‌کردن بر حوادث است». ولز در ادامه همین مصاحبه تأکید می‌کند که کارگردان درواقع بازیگری است که نقش تمامی عوامل فیلم و جلو دوربین را باید بازی کند و خودش را جای آنها قرار دهد و از طرفی دروین‌حال باید با همه آنها فاصله داشته باشد تا بتواند بر کلیت کار سلطه داشته باشد. کارگردان در نظر ولز باید نگاهی منسجم و نهایی داشته باشد تا در میانه رخداد‌های پیش‌بینی‌ناپذیر یک فیلم‌برداری طولانی بتواند کارش را انجام دهد.



کارگردان باید عاشق بازیگری باشد واز همکاری استقبال کند

این حرف را ولز درواقع درباره همکاری با دیگر کارگردان‌ها زده، وقتی که خودش در فیلم‌های دیگران بازی می‌کرد. ولز برای درآوردن مخارج فیلم‌هایش، در فیلم‌های کارگردان‌هایی مثل جان هیوستن و مایک نیکولز بازی کرد و شاید به‌یادماندنی‌ترین بازی او در «مرد سوم»، ساخته کارول رید، باشد. ولز درواقع با این جمله افسانه هالیوود قدیم را که بر دعوای بازیگران و کارگردان‌ها اصرار داشت، زیر سؤال می‌برد. ولز موقع کار با رید واقعا روزهای خوشی داشت چون رید عاشق بازیگری بود. ولز معتقد بود که بازیگری فقط می‌تواند نتیجه عشق به بازیگری باشد و آشنایی با کارگردانی و بازیگری، تنها راهی است که می‌تواند به بازیگر کمک کند کارش را عالی انجام دهد.

همدردی امری پیچیده و سینما ابزاری قدرتمند برای خلق آن

ولز چندین کار سیاسی در تاتر مرکوری روی صحنه برد و بعدش هم زندگی ویلیام رادولف هرست را منبع الهام برای فیلمش «همشهری کین» قرار داد و بعدش هم سراغ «امبرسون‌های باشکوه» رفت و در تمام دوران فعالیتش منتقد صنعتی‌شدن در دوران اوج‌گرفتن جنگ بود. او یکی از چهره‌های جنجالی و منتقد اوایل قرن بیستم بود و به نظرش هنر ابزاری مناسب برای بیان حرف‌هایش بود. او در مصاحبه‌ای درباره «همشهری کین» گفته است که این فیلم درباره شخصیتی نیست که بشود گفت قهرمان است یا آدمی منفی است، فیلم درباره یک آمریکایی آشناست شده که با وضعیت شخصیت اصلی فیلم همخوانی غریبی دارد. «۷۱» یک تریلر نفس‌گیر با موسیقی هیجان‌انگیز و رخداد‌های سریع و پشت‌سرهمی است که به لطف فیلم‌نامه‌ای که سعی می‌کند کمی از کلیشه‌ها فاصله بگیرد یا از آنها به سود روایتی تلخ و واقع‌گرا استفاده کند، ارزش دیدن دارد و بیننده را به دیدن فیلم بعدی دیمانچ امیدوار می‌کند.

نه فقر و نه ثروت لازمال زمینه‌ساز خلاقت نیستند
اورسن ولز معتقد بود که فقر موجب بروز خلاقیت نمی‌شود و از طرفی به وجود ثروت بسیار برای بروز خلاقیت هم باور نداشت. ولز مثل اقل هنرمندان بزرگ معتقد بود خلاقیت تا حدودی ذاتی است و باقی‌اش به خود فرد بستگی دارد که چطور آن را پرورش دهد. شاید برای همین هم بوده که موقع ساخت اولین فیلمش یعنی «همشهری کین» هیچ تجربه‌ای در زمینه سینما نداشت (پیش‌تر در تئاتر فعال و موفق بود) و برای همین هم با گرگ تولند، فیلم‌بردار کهنه‌کار، همکاری شد. او می‌خواست در همان کام اول مرزهای سینما را درنوردد و تولند فیلم‌برداری بود شیفته نوآوری و کارهای امتحان‌پس‌ننده. ولز خیلی از فیلم‌های آخر عمرش را در فقر ساخت، یعنی زمانی که تهیه‌کنندگان پولی روی او سرمایه‌گذاری نمی‌کردند و در اوایل کارش هم به دلیل جنجالی‌بودن و خودرأی‌بودنش کمتر کسی به او پول می‌داد تا فیلم بسازد. همین باعث شد که ولز یکی از جمله‌های ماندگار خود را بگوید: «عدم به قول خودش همسر است که زمینه‌ساز «نگاه خاص» داشته باشد و هرگز «سازش‌کنند»؛ کاری که ولز در تمام عمرش انجام داد.